

مؤلفه‌های مذهبی هویت ملی ایرانیان از زرتشت و سلمان تا امروز

□ ما مردم ایران، در طول تاریخ، نشیب و فرازهای فراوانی را از سر گذرانیده‌ایم. زمستان بحرانی امسال نیز خواهد گذشت و روسیاهی برای زغال خواهد ماند. آن چه نگهبان و حافظ هویت ما بوده و هست، اسلحه یا نفت یا سیاست‌ورزی و خلاصه زور و زر نبوده و نیست. ما را فرهنگ و ادب و هنر ما نگهبانی کرده است. عامه‌ی مردم - اعم از دارندگان مشاغل آزاد و کارکنان دولت و نهادهای وابسته به دولت - درگیر دغدغه‌های اقتصادی و مسائل معیشتی خویش‌اند. پس خواص جامعه یا باید مثل عوام، در صفوف انبوه کارگزاران دولت فقط به حقوق آخر ماه و ارتقاء مقام و رتبه‌ی خود بیندیشند، یا در شرایط بحرانی خاص وارد معرکه شوند و موضع خود را عریان و شفاف بیان کنند.

دروغ چرا؟ اکثریت مردم ایران، در ۱۳۵۷ صمیمانه و صادقانه برای برانداختن رژیم سلطنتی، به ریشه‌ها و رگه‌های اسلامی فرهنگ ایران چنگ زدند. حالا درصد بالایی از جمعیت جوان ایران که انقلاب را تجربه نکرده‌اند، نسل پیش از خود را محکوم می‌کنند که گول نمادهای قدسی دین آبابی و اجدادی‌شان را خوردند و جوانان این دوره باید حالا تاوان اشتباه پدران مادران خود (جوانان سال ۱۳۵۷) را بدهند.

تقیه چرا؟ امروز درصد قابل توجهی از جمعیت جوان ایران، نه تنها احساسات پرشور انقلابی سال ۱۳۵۷ بلکه حتی دین و مذهب سنتی بنده و پدر و مادر خودشان را هم تخطئه می‌کنند و چون حاکمیت جمهوری اسلامی خود را نماد دین مبین اسلام می‌شناساند، بسیاری از ایرانیان وطن‌دوست، از ریشه با اسلام مخالفت می‌کنند. من می‌گویم: «دین» = امر قدسی، یکی از مؤلفه‌های هویت فرهنگی ماست و وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ هم یکی از واقعیت‌های غیرقابل انکار تاریخ سیاسی ایران است. نه نفی اسلام و نه انکار پشتیبانی اکثریت مطلق مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از انقلاب، هیچ کدام دردی از ما دوا نمی‌کند، یعنی حل مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران، هیچ ملازمه‌یی با حذف آموزه‌های هویت‌ساز دینی نیاکانی ما ندارد. این عقیده‌ی من است. هر فحشی هم که از این بابت به من

بدهند، من جز با استدلال قوی، از عقیده‌ام بر نمی‌گردم. واقعیت امر این است که فرهنگ ما از مشروطیت تا امروز، بر سه پایه ایستاده است: نخست، تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام، دوم معارف و آموزه‌های دینی، اخلاقی، عرفانی و فرهنگی پس از اسلام و سوم تمدن و صنعت غرب. دست‌آوردهای صنعتی غرب، چنان برای زندگی مدرن لازم و ملزوم اند که رجوع به قهقرا ممکن نیست اما سخن در این است که باید توازن و تعادلی بین فرهنگ ایرانی / اسلامی و مدرنیته ایجاد شود تا نسل‌های جوان و جوان‌تر دچار گسست فرهنگی نشوند.

من بر این باورم که نه ذات‌های ادبی و دینی و فرهنگی غرب ملازمه با پیشرفت علمی و صنعتی و رعایت حقوق بشر دارد و نه دین و ایمان شرقی و سنت‌های کهن ایرانی مستلزم عقب‌ماندگی و نقض حقوق بشر است. فرض بفرمایید که این آقا سید حسن ما از فردا نامش را بگذارد مستر براون و به عوض سلام بگوید هلو و به عوض حضرت علی به حضرت مریم قسم بخورد، بلکه از آن بهتر!! به کلی مثل توده‌بی‌های سابق و بعضی روشنفکران لاحق، دین را تریاک توده بداند، آن وقت، اگر من به جای آن که مقسم گوشت گوسفندهای نذری هیأت عزاداران حسینی باشم، مسؤول پخش اعانات حزب توده یا مسؤول توزیع بن کتاب به روشنفکران شوم، آیا تغییری در منش و روش من پیش می‌آید؟ آیا همین الان، تشکلهای سیاسی ایران که با اسلامیت هم میانه‌یی ندارند، در «انتخابات»!! داخلی خودشان، کم‌تر از «انتخابات» ریاست جمهوری اسلامی ایران اعمال سلیقه (= تقلب / حق‌کشی) می‌کنند؟

من، مدافع حاکمیت‌های سابق و لاحق نبوده و نیستم، بلکه در خط مقدم نقد قدرت و مبارزه با خشونت تا پای جان ایستاده‌ام اما می‌گویم: کرم از خود درخت است. مجله‌ی حافظ را آمریکای جهان‌خوار نبسته است؛ سید حسن امین را اسرائیل چوب لای چرخش نگذاشته که در هیچ دانشگاهی، فرهنگستانی، اداره‌یی و حتی کلاس اکابری فرصت تدریس نداشته باشد. انگلیس برای کودتای ۲۸ مرداد در ایران لشکر پیاده نکرد، آمریکا برای راهپیمایی میلیونی مردم بر ضد محمدرضاشاه، پول پخش نمی‌کرد. ما باید

برای گذشته و حال و آینده‌ی خودمان، قبول مسؤولیت بکنیم. فرافکنی مسؤولیت علیه بیگانگان، بی‌معنی‌ست. تازه اگر قبول کنیم که خارجی‌ها، مسؤول بدبختی‌های ما شده‌اند، باز هم مسؤولیت به ما برمی‌گردد که چرا گذاشتیم آن‌ها ما را گول بزنند یا تصمیم خود را بر ما تحمیل کنند؟

خلاصه این که امروز عده‌یی از هم وطنان ما، ضدیت با دین و فحاشی به اسلام را دستاویز مبارزه‌ی سیاسی کرده‌اند و در مقابل، عده‌یی دیگر به نام دفاع از دین و مذهب، ناقدان قدرت و ناراضیان از وضع موجود را محکوم به بی‌دینی می‌کنند، نظراً و عملاً درست نیست. به عقیده‌ی من، رهبران فکری جامعه به جای تأکید بر تضاد مؤلفه‌های هویت‌ساز انسان ایرانی باید به ائتلاف آن‌ها بکوشند. ما برای رفع این تضاد بنیادین در ارکان هویت ایرانیان، بر چند نکته‌ی مهم تاریخی و فرهنگی، تأکید می‌کنیم:

۱- پیامبر اسلام، تبعه‌ی دولت ایران بود

پیامبر اسلام، در زمان بعثت خویش در حجاز، در قلمرو قضایی و حاکمیت ایران می‌زیست و به تعبیر قدیمی‌ها، پیامبر ما هم یکی از «رعایا»ی عرب‌زبان شاهنشاهی بزرگ ساسانی بود. النهایه عربستان آن روز به اندازه‌یی از جهت اقتصادی بی‌حاصل و عقب‌مانده بود که برای دولت ساسانی صرفه‌یی نداشت تا مستقیماً بر آن‌جا حکومت کند. نظام سیاسی ساسانی، مع‌الواسطه یعنی از طریق دولت یمن که دست‌نشانده و مطیع دولت ساسانی بود، بر حجاز حکم‌روایی داشت. شاهد این واقعیت آن است که هنگامی که پیامبر اسلام نامه‌یی به شاهنشاه وقت (= خسرو پرویز) نوشت و او را به دین مبین اسلام دعوت کرد، خسرو پرویز نامه‌ی پیامبر را که نام خود را مقدم بر او نوشته بود، درید و دستور جلب او را صادر کرد. بنا به نوشته‌ی تمام کتاب‌های سیر و تواریخ اسلامی، شاه یمن به فرمان شاهنشاه ایران دو مأمور ساده‌ی غیرمسأح را برای دستگیری و جلب پیامبر به مدینه فرستاد. پیامبر هم، صلاحیت مأموران را برای جلب قبول کرد، ولی به الهام غیبی گفت که خسرو پرویز کشته شده است و لذا دستگیری و فرستادن او نزد خسرو پرویز منتفی است.

با این تفصیل، دین اسلام هم، در قلمرو قضایی ایران بزرگ، توسط یکی دیگر از ساکنان قلمرو ساسانی، منتفی در منطقه‌یی دورافتاده‌تر، در بین قوم عرب ظهور کرده است. بنابراین دین اسلام، دین انحصاری قوم عرب نیست. یعنی نه تنها از جهت وحیانی بودنش، همانند هر دین جهانی دیگر متعلق به کل انسانیت

است و اختصاص به قومی و نژادی دون قوم و نژاد دیگر ندارد، بلکه حتی از جهت «تاریخ یادبودی ایران» هم، اسلام، در «قلمرو قضایی» خود ایرانیان ظهور کرده است. مگر ما در حال حاضر، شهروندان ایرانی عرب‌زبان و عرب‌تبار نداریم؟

ما می‌توانیم به جای آن که اسلام را به‌عنوان یک عنصر ضد ایرانی تلقی کنیم، آن را به‌عنوان دینی برخاسته در قلمرو وسیع ایران بزرگ شناسایی کنیم؛ بویژه که ربط اسلام و ادیان ایرانی پیش از اسلام برای دانشمندان دین‌شناس غیرقابل انکار است.

۲- مطالعه‌ی تطبیقی اسلام و کیش زرتشتی

کیش زرتشتی یا دین مزدایی، تا پیش از ظهور اسلام، دین اکثریت ایرانیان و مذهب رسمی شاهنشاهی ساسانیان بود. زرتشت که در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در شمال خوارزم به تبلیغ دین خود آغاز کرد، مؤثرترین شخصیت دینی ایران باستان است.

برای ما ایرانیان اهمیت فوق‌العاده‌یی دارد که بدانیم باورهای زرتشتی به اسلام بسیار نزدیک است. اعتقاد به مبدأ (اهورامزدا: خدای یگانه مطلق)، اعتقاد به معاد، اعتقاد به حساب و کتاب، به پل صراط نمونه‌هایی از این وجوه اشتراک است.

صفات ثبوتیه‌ی اهورامزدا وهومنه vahumana (اندیشه‌ی نیک)، اشه وهیشته Asha Vahishta (بهترین راستی)، خشره وئیریه Kshathra Vairyra (شیوه‌ی آرمانی)، سپنته آرمیتی Spenta Armait (پارسی مقدس)، هئورتات Haurvatat (کمال) و امرتات Ameretat (جاودانگی) با صفات جلال و جمال حق در اسلام بی‌شبهت نیست و مهم‌تر آن که چون به تعبیر اشاعره این صفات زائد بر ذات است، همین صفات هم به نام امشاسپند (امشه سپنته) Amesha Spenta در قالب ایزدان مستقل، و به تعبیر فلاسفه به نام عقول و نفوس کلی از مبدأ اعلی (اهورمزدا) صادر شده و با جهان مادی مرتبط شدند.

روان یا وجدان هر شخص متوفی باید از پل صراط (پل چینود) که از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است، بگذرد. پرهیزکاران به بهشت (گرودمان)، گناهکاران به جهنم (خانه‌ی دروج) و کسانی که نیک و بدشان مساوی است به برزخ (همیستگان) خواهند رفت. روح متوفی، سه شب در اطراف جسد او می‌گردد.

شعائر و عبادات زرتشتی هم وجوه تشابه بسیار با اسلام دارد. از آن جمله، پنج بار نماز در شبانه‌روز جزء عبادات ضروری هر فرد زرتشتی است. ملاحظه‌ی این وجوه اشتراک، باید ما ایرانیان را قانع

کند که اسلام هم دینی ست که در قلمرو حوزه‌ی وسیع تمدنی و فرهنگی ایران پیدا شده است و امروز - هم‌چنان که نسل‌های گذشته - برای تثبیت هویت ملی خود یا در جهت پیشرفت فرهنگی و توسعه‌ی سیاسی نیاز به دفع اسلام ندارند.

۳- سلمان فارسی، پل بین ایران و اسلام

پیشرو و قافله‌سالار سپاه عرب در حمله به ایران، روزبه اسپهانی (= سلمان فارسی) بود که به زبان پهلوی هم‌وطنان خود را به برادری و برابری در سایه‌ی اسلام و رهایی از ظلم و ستم نظام حاکم فرامی‌خواند. ایرانیان، «مسلمان» (= شبیه سلمان) شدند. واژه‌ی «مسلمان»، عربی نیست. در زبان عربی، واژه‌ی مسلم و مسلمین داریم، اما مسلمان نداریم. پس ایرانی، «مسلمان» (= شبیه سلمان) شد؛ مفاهیم و آموزه‌های اسلام را از زبان روزبه اسپهانی (= سلمان فارسی) آموخت.

سلمان فارسی (= روزبه اسپهانی) پدرش «دهگان» شهرک جی (یهودیه) اصفهان بود. سلمان در منطقه‌ی رامهرمز (شامل ارجان، گندی شاپور، شوش و شوشتر) پرورش یافت و در آن‌جا با طرد کیش زرتشتی، به ادیان مسیحی نسطوری، مانوی، ماندائی، صابئی و مزدکی وارد شد؛ بلکه برابر بعضی روایات، مقام «وصی» پیامبران «مسیحانی» (= مسیح و مانی) را داشته و به قول ابوریحان بیرونی، صاحب انجیلی شبیه انجیل مانی بوده و از پیشوایان مذهب مانوی (مندائی / صابئی) شمرده می‌شده است. سلمان، برآمدن پیامبری نجات‌بخش را انتظار می‌کشید و پس از طی سفرهای دور و دراز به حجاز آمد ولی در راه توسط تاجران یهودی به اسارت گرفته شد؛ با این همه خود را به پیامبر رسانید. پیشینه‌ی سلمان فارسی را عبدالرحمان جامی چنین نقل کرده است:

«سلمان، پیش از اسلام، به صحبت چندی از راهبان و خدمت ایشان رسیده بود و هر یک به صحبت دیگری وصیت کرده بود. چون از راهب آخرین طلب وصیت کرد، گفت: بعد از تو در خدمت که باشم؟ وی گفت که: حالا در روی زمین کسی نمی‌دانم که تو را در صحبت وی خیری باشد اما نزدیک رسیده است که نبی آخرالزمان مبعوث گردد. به دین ابراهیم و هجرت‌گاه او زمینی خواهد بود که در میان دو سنگستان باشد و در آن‌جا نخل بسیار باشد و میان دو کتف وی مهر نبوت بود و هدیه بخورد و صدقه نخورد. سلمان به مقتضای وصیت وی به زمین عرب متوجه شد و آخر به مدینه افتاد... در غزوه‌ی خندق... رسول میتین را از سلمان

گرفت و بر سنگ زد. از آن برقی جست. فرمود: در روشنی آن کوشک‌های حیره را از ارض کسری دیدم و جبرئیل مرا خبر کرد که امت من بر آن دست خواهد یافت.» (جامی، شواهد النبوة، چاپ سید حسن امین، تهران، ۱۳۷۹، صص ۱۷۰-۱۷۱، ۱۹۱)

سلمان در پیشرفت اسلام در برابر مشرکان، مؤثر بود. پیامبر در غزوه‌ی خندق، خندق را به پیشنهاد سلمان حفر کرد. سلمان در غزوه‌ی طائف نیز منجنیق ساخت و چندان مورد توجه پیامبر بود که در حق او فرمود: سلمان منا اهل البیت = سلمان عضو خانواده‌ی من است.

سلمان، پیشرو سپاه اعزامی عمر به جنگ ایرانیان در ۶۳۷م بود. اعراب در منطقه‌ی قادسیه (۳۱ کیلومتری کوفه) با سپاه ایران مواجه شدند و از ترس انبوه لشکر ایرانیان به خلیفه به مدینه نامه نوشتند و از او استمداد کردند. خلیفه پس از مشورت با اهل حل و عقد از جمله امام علی، سعد بن ابی‌وقاص را در رأس نیروهای تازه‌نفسی به قادسیه فرستاد. سعد بن ابی‌وقاص، مغیره بن شعبه را برای مذاکره با رستم فرخ‌زاد (فرمانده سپاه ایران) فرستاد. چون مذاکرات بین آن دو به نتیجه نرسید، جنگ درگرفت. بسیاری از سپاهیان ایران و عرب، علاقه‌مند بودند که سلمان فارسی برای مذاکره با رستم فرخ‌زاد اعزام شود. شاید اگر چنین شده بود، قضیه به صلح یعنی تسلیم رستم فرخ‌زاد می‌انجامید.

باری، جنگ در قادسیه شروع شد و در چهارمین روز جنگ، رستم فرخ‌زاد و پرچمدار لشکرش کشته شدند و درفش کاویانی (پرچم ساسانیان) به دست اعراب افتاد. شاهزادگان و درباریان، فرار را بر قرار ترجیح دادند. سعد وقاص، مدائن (پایتخت ساسانیان) را محاصره کرد. سپاهیان مدافع اطراف دیوان مدائن پایداری کردند. این بار، سعد وقاص، سلمان پارسی را برای مذاکره با سپاهیان فرستاد. سلمان پارسی هم‌وطنان نظامی خود را به تسلیم واداشت و به آنان اطمینان داد که جان‌شان در امان است و با پرداخت مختصر جزیه‌ی املاک‌شان در اختیار خودشان خواهد ماند. (امین، سیدحسن، «ساسانیان»، دایرة‌المعارف تشیع، جلد نهم)

بدین‌گونه باید پذیرفت که پذیرش اسلام توسط ایرانیان نتیجه‌ی تفوق نظامی اعراب پابرنه بر لشکریان مجهز ایران نبود بلکه بیش‌تر محصول تبلیغات دینی ایرانیان دگراندیشی هم‌چون روزبه اسپهانی (= سلمان فارسی) بود که آموزه‌های اسلامی را برای هم‌وطنان خود رهایی‌بخش یافته بودند و آنان را به تسلیم واداشتند.

برای تقریب به ذهن، مبارزان عصر مشروطه، قانون اساسی

بلژیک و فرانسه را به فارسی ترجمه کردند و برای کاستن از مظالم استبداد سلطنتی، آن را منشور حقوق ملی و اساس عدالت اجتماعی قرار دادند. محمدعلی شاه (پادشاه مستبد) وقت را از سلطنت خلع کردند و اصول مشروطیت را پذیرا شدند. اما قبول این مفاهیم و تعالیم به معنی شکست ملت ایران در برابر بیگانگان نبود. انتخاب این مکتب‌های فکری و نظامات فلسفی / سیاسی ولو آن‌که آبشخور آن‌ها در آن سوی مرزها باشد، چون با رغبت کامل مردم صورت گرفت، نباید در هویت ایرانی پیروان این اصول عقاید، گسستی حاصل کند.

ج. اقلیت‌های دینی ایرانی مانند مانویان، مزدکیان، مسیحیان، مندائیان و صابئیان به سپاه مهاجم اعراب پیوستند و از نظام ساسانی بریدند. هم‌چنان که مرزداران و دهگانان ایرانی هم، تجارب دیوانی خود را در اختیار اعراب گذاشتند. بدین‌گونه، خود ایرانیان در شکست رژیم ساسانی و پیروزی اعراب، سهم داشتند و به انتخاب خود موضع‌گیری‌شان را عوض کردند و از هجوم اعراب برای فروپاشی نظام سیاسی حاکم سود جستند. این واقعه یعنی توسل به قدرت خارجی برای کاستن از شدت مظالم حاکمان بومی، بعدها هم در ذهن و زبان ایرانیان تکرار شد. در عصر قاجار، مغضوبان در سفارت‌خانه‌ها، بست می‌نشستند. در جنبش مشروطیت، مشروطه‌خواهان به سفارت انگلیس پناهنده شدند. در عهد محمدرضاشاه پهلوی، شاعری نامدار چنین گفت: نادری پیدا نمی‌گردد دریغ کاشکی اسکندری پیدا شود! ایرانیان در حمله‌ی اعراب، آخرین پادشاه ساسانی را که از جلوی سپاه تازیان فرار کرده بود، در شهرهای خود پناه ندادند و او در کرمان، ری، طبرستان پناهگاهی نیافت و عاقبت در مرو به دست آسیابانی کشته شد!

۴- ایرانیان از زبان پیامبر

پیشوای اسلام نسبت به ایران و ایرانیان با احترام خاص سخن می‌گفت. پیامبر اسلام گفته است که: اگر علم در ثریا (= آسمان) باشد، ایرانیان به آن دست می‌یابند. امین‌الاسلام طبرسی تفرشی‌الاصل سبزواری المسکن، از اعظام عالمان و مفسران شیعی در نیمه‌ی اول قرن ششم هجری که تفسیر کبیر خود را به خواهش سادات سبزواری تألیف کرد و آن را **مجمع البیان** نام نهاد، در آن کتاب ذیل آیه‌ی «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یتلوهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. و آخرین منهم لما یلحقوا بهم» (سوره‌ی ۶۳،

آیه‌های ۲ و ۳) نوشته است که چون این آیه نازل شد، یاران پیامبر از او پرسیدند که مقصود از «آخرین منهم» در این آیه چیست؟ پیامبر دست به شانه‌ی سلمان فارسی زد و فرمود: هذا - و قوم من ابناء الفرس. یعنی این مرد و جمعی از هم‌میهنان ایرانی او. آن‌گاه فرمود: لو کان العلم بالثریا لناوله رجال من الفرس. یعنی اگر علم در سیاره‌ی ثریا باشد، مردانی از ایران به آن دست خواهند یافت.

به روایت طبرسی در **مجمع البیان**، چون آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده نازل شد که: من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی اللّٰه بقوم یحبهم و یحبونه (= هر کس از شما (اعراب) از دین برگردد، به جای شما، خداوند در آینده جماعتی را می‌آورد که خدا آنان را دوست دارد و آنان هم خدا را دوست دارند)، اصحاب، از پیامبر پرسیدند که این قوم کدام جماعت‌اند؟ پیامبر دست بر شانه‌ی سلمان نهاد و گفت: این شخص و قوم او؛ سپس فرمود: لو کان العلم / الدین بالثریا لناوله رجال من ابناء الفرس (= اگر علم / دین در ثریا باشد، مردانی از ایران آن را به دست می‌آورند.)

پیامبر، سلمان را «منا اهل البیت»، (یکی از خاندان خود) خواند و امام علی در حق او فرمود: بخ بخ، سلمان لقمان الحکیم، عَلِمَ عِلْمَ الْاَوَّلِ و الْاٰخِرِ و هُوَ بَحْرُ لَایْنِزَخ (یعنی آفرین به سلمان که همانند لقمان حکیم است و علوم گذشته و علوم زمان هر دو را می‌داند، بلکه در دانش دریایی بی‌کران است.) (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۸)

۵- نتیجه

ملت ایران با اسلام دشمنی ندارد. ما با استفاده‌ی ابزاری از دیانت مخالفیم، وگرنه دیانت اسلام - بویژه لایه‌های عرفانی و آموزه‌های اخلاقی و عاطفی آن - بخشی از وجدان ناخودآگاه جمعی ما و یکی از مؤلفه‌های هویت ماست. نام اکثریت قریب به اتفاق ما و پدران و مادران مان، از حکیم ابوالقاسم فردوسی و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ گرفته تا نام شناسنامه‌یی عزیزترین عزیزان مان، برگرفته از مقدسین و مقدسات اسلامی‌اند. همین اسلام اما به ما آموخته است که: الملک بیقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم (= کشورداری با کفر باقی می‌ماند، با ظلم باقی نمی‌ماند.)

آری:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

■ **سید حسن امین، دی ۱۳۸۸**